## به انگیزه بزرگداشت «احمد علوی» شاعر آیینی

# زبان به حکمت «علی ولی‌الله»

**رضا اسماعیلی:** بعد از جای بسم‌الله» و پیش از هر چیز دیگر، اشاره به این نکته ضروری است که بگویم احمد علوی- از شاعران نجیب و ادیب روزگار ما- از شاگردان مکتب استاد فرهیخته شعر و ادب آیینی «محمدعلی مجاهدی» است؛ استاد ارجمندی که از سلسله عالمان دینی است و در طول این ۴۰ سال- براستی و درستی - برای نسل شاعران آیینی انقلاب پیری و پدری کرده است. شاعر توحیداندیشی که نسل شاعران آیینی انقلاب، الفبای شعر اصیل آیینی را در مکتب او سرمشق گرفته‌اند. ادیب دقیقه‌یابی که علاوه بر هنری و پیشکسوتی، از طلایه‌داران و پیشانهاد آسیب‌شناسی شعر آیینی کشور است. عارف روشن‌اندیش و مجاهدی که در طول چهار این سال‌ها، با دغدغه‌مندی تمام بر رعایت ادب و آداب حوزه ستایشگری یا فشرده و شاعران جوان را از هبوط در برزخ غالی‌گری، خرافه‌اندیشی و گزافه‌گویی بر حذر داشته است.

زی، احمد علوی که طبعی خوش و روحی همرنگ آسمان دارد، شاگرد چنین استاد ارجمندی است. از همین رو انتظار از او در عرصه شعر و ادب آیینی بیش از دیگرانی است که از اصول توفیق بزرگ محروم بوده‌اند. این دل شده علی(ع) که در حوزه «شعر علوی» نامی بلند دارد و در چشم اصحاب فضل و ادب به نجابت و فروتنی شهره است، از زادران و مجاوران «عرافیه و محاسبه» است و در شعر آیینی مقبد به «ایدها و نبایدها» که او به شاعری «معرفت و محبت» سلسله‌نژد برادی عاشقی ره می‌سپارد، خود نیک می‌داند عصاره اسلام و اولین درس مسلمانی «توحید» است و شاعر اصیل آیینی اگر طالب رستگاری و عاقبت به خیری است- بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای- باید در صراط مستقیم عبودیت و بندگی گام بردارد او که پرورش یافته مکتب نورانی قرآن و عترت است، به این مهم وقوف کامل دارد که در لحظات ناب خلوت و خلسه، باید- همچون بزرگان ادب پارسی- پیش از هر چیز، زبان به شرف «لا اله الا الله» و «حکمت»علی ولی‌الله» بازکند و با لهجه اشتیاق، عرض نیاز به درگاه بی‌نیاز دیگر اینکه او بخوبی این حقیقت را دریافته است که در بیان مقامات قدسی و ملکوتی خاندان رسالت - به قریب دلبرانگی کلام- نباید غالی شود و از شوق بندگی، خالی.

این شاعر علوی‌کیش و زلال‌اندیش بعد از سال‌ها سیر و سلوک مومنانه، این دقیقه را دریافته است که «سیره عملی» و «مسک زندگی» بزرگان دین، حلقه مفقوده شعر آیینی روزگار ما است. اغراق نیست اگر بگوییم در کارنامه شعر آیینی زمانه ما اشعاری که به راستی و درستی و به دور از افراط و تفریط سیمای خاندان رسالت علیهم‌السلام را بر بوم شعر ترسیم کرده باشد، نادر و انگشت شمار است. بیشتر شعرها حول محور «تجلیل» می‌چرخد و لهجه‌ای صرفا توصیفی دارد که هر چند در جای خود لازم است ولی افراط در استفاده از آن و چاشنی شعر را به ترانه و تحلیل می‌زند و ذوق و سلیقه مخاطب شعر آیینی را به ستایندی عادت می‌دهد.

خالق مجموعه شعر «علوی‌ها» بخوبی می‌داند معضل بزرگ شعر دینی و آیینی روزگار ما در توجهی به «سیره» و «حرمه» دیگر موضع و پرداختن افراطی به «صورت» و ظاهر دین- موضوع- است. پرداختن به «تجلیل» که افراط در آن همیشه به «تحریف» می‌انجامد و فاصله گرفتن از «تحلیل»، «تبیین» و «تعریف» که نیاز هموز و همیشه ما است. دریغ اینکه «ستایشگری» صرف و متوقف ماندن در منزل «محبت» بدون پشتواه «معرفت دینی» به تبعیت و پیروی از آن و مرام بزرگان دین نمی‌انجامد و جامعه را به بیراهه «صورت پرستی» می‌کشاند که نوعی آخیزی گری است. بدیهی است با شعرها و نوحه‌های تک‌ساحتی، نسل امروز نمی‌تواند شخصیت واقعی بزرگان دین را بشناسد و از آنان به عنوان یک الگو در زندگی پیروی کند. از همین رو است که شاعر آیینی باید در کنار پرداختن به ابعاد قدسی و افلاکی، سیمای خاکی و این جهانی بزرگان دین را نیز بر بوم شعر و شعور به تصویر بکشد تا نسل امروز بتواند بزرگان دین را برای زندگی امروز خود انسوه و الگو قرار دهد. لازمه این کار، پرهیز از «لیطوربمزی» و تمرکز بر رسالت «بومی‌سازی» است. چنان که خداوند عزوجل در آیه ۲۱ سوره احزاب می‌فرماید: «لَقَد کَانَ لَکُم فی رَسولِ‌الله اسوَهٌ حَسَنَهٌ». مسلما برای شما در زندگی، رسول خدا سرمشق نیکویی بود»!

«صورتگری» در شعر آیینی در بی‌موضعی ماهر ریشه دارد، یعنی اینکه شاعر در این مقام صرفا برای گفتن» ندارد. یعنی نه ناگزیر و برای نباختن قافیه، «چگونه گفتن» را در این عرصه جایگزین «چه گفتن» می‌کند و با مشاطه‌گری کلام، خواننده را مفهور جادوی کلام خویش. انگشت اشاره شاعری که در شعر موضعی ندارد، به ناگزیر به سمت خودش- من- نشانه می‌رود. یعنی هدف غایی و نهایی شاعر این می‌شود که در آیینه شعرش، خودش را عرضه کند و در چشم مخاطب به تماشا بگذارد. لغزش و خطا نیز در بطن همین «خودبینی» و «خودستایی» شاعر ته نطفه می‌بندد. یعنی تقدم «تعهد ادبی» بر «تعهد دینی» و فرو افتادن در دامچاله‌های زبان بازی، صنعتگری و فرمالیسم محض حال آنکه- به قول «خوان»- شاعری برتوپی از شعور نبوت است و رسالت شاعر اصیل، رساتی از جنس رسالت پیامبران. از این منظر، من شاعر حق ندارم به نیت تفریح و تفنن، وقف شریف کلمات را بگیرم و از شاعری، عصای «ساحری» بسازم و با لالایی شعر مردم را به خواب عمیق بی‌خبری فرو ببرم! چن کلام آنکه «احمد علوی» از اسناد فرزانه خود محمدعلی مجاهدی - که به حق عنوان «پدر شعر آیینی» را دریافته است- آموخته است که شعر دینی و آیینی اصیل باید ما را به چاه «خداشناسی» و «خودشناسی» هدایت کند و در نهایت از ما یک انسان ترا لازم بسازد؛ شعری جهل‌سوز، خرافه‌ستیز و انسان‌ساز. او بدرستی آموخته است که شاعر اصیل آیینی باید همه قبله و هم قبیله شاعران رسالت‌مداری همچون «فرزدق»، «دعبل» و «کمیت» باشد و شعری بگوید که در آیینه بی‌غبار آن بتوان سیره عملی خاندان رسالت را به زیباترین وجه به تماشا نشست.

با آرزوی زیبانگی و بالندگی هر چه بیشتر برای این شاعر نجیب و اصیل، حسن ختام این نوشتار را به قرائی فاطمی از او اختصاص می‌دهم:

باریده از خاطر همچو باران اشکی که نمی‌نم
شد آبشاری پریشان، رودی که پاشیده از هم
زهرای من بی‌تو دنیا غریب‌تست‌ای بزرگ‌بی‌نیم
ای بندار به جز خاک، نانی ندارد به جز غم
بر سفره ماه جز آب و نان و نمک نیست
ای روزی کل هستی، بر خوان لطفت فراهم!
ای قدر تو بی‌کرانه، ای جایگاه تو والا
در چشمه‌سار احادیث، در نص آیات محکم
مدیون لطف تو حوا، مرئیه خوان تو هاجر
محو دعای تو زینب، چشم انتظار تو مریم
طعم نگاه تو والتین، الحمد و طاها و یاسین
آب وضوی تو تسنیم، اشک زلال تو زمزم
تسبیح و ذکر مداوم، گلواژه‌های کلامت
تصویر نوری مدلوم، معنای فیضی دمادم...
ای پرستوی زخمی! بر اهل این خانه رحمی
این خانه می‌برند از پی، این جمع می‌پاشد از هم
من و اصغر بوزینه و کس دیگری نبود.
■ **کتاب «بادیه‌های دیار مادری» اگای معادی که سوره مهر سال‌ها پیش آن را چاپ کرده را دیده‌اید؟**
بلها
■ **چگونه است؟**

اصغر فولاد اغاطه شاعر خوبی است، همه سلول‌ها و تار و پودش شاعر است. ذات او شاعر است. به او گفتم: من نخستین استاد تو بودم ولی تو خیلی زود ساتد من شدی. بعد از چند سال فهمیدم که باید بروم پیش اصغر شاگردی کنم، باید پیش او یاد بگیرم. با توجه به اینکه اصغر در ادامه مسیر در رشته ادبیات تحصیل کرد، معلم ادبیات شدو ولی من همان رشته تجربی را ادامه

## گفت‌وگوی «وطن‌امروز» با احمد علوی، شاعر مخلص آیینی درباره زندگی و روزگار شاعری‌اش

# ناظم کلمات مقدس

**حسین قرایی: احمد علوی از «شاعر - معلم»های هم‌روزگار ما است که بیشتر شعرهایش در حوزه مذهب است. او در شعر از خوبان پارسی‌گو است که قدرش کمتر شناخته شده است. کودکی و نوجوانی‌اش که با سختی و یتیمی همراه بوده، شخصیت او را به گونه‌ای شکل داده که تا امروز هم که دهه پنجم زندگی‌اش را می‌گذراند تنها هم‌نشینی و مصاحبت محرومان را در خود می‌بسندد. او سال‌هاست که در محضر استاد مجاهدی مشق شعر و شعور می‌کند و همین دیگر وجه شخصیت او را شکل داده است. احمد علوی را می‌توان امروز از بهترین شاعران آیینی کشور دانست که کلمات پرتابی‌اش حرارت محبت خاندان فاطمیه را با این شاعر مخلص به گفت‌وگو نشسته‌ایم. روایت او از شعر و زندگی‌اش شنیدنی است.**

■ **آقای علوی! چه سالی به دنیا آمدید؟**
اول شهریور ۵۳
■ **کجا به دنیا آمدید؟**
قم
■ **کجای قم؟**
در شاه ابراهیم یا امامزاده ابراهیم.
■ **آنجا از لحاظ فرهنگی چه گونه محله‌ای است؟**
تقریبا یکی از محلات قفیرنشین قم است.
■ **سال‌های کودکی چگونه گذشت؟ پدر چه شغلی داشت؟ مادر چه کار می‌کرد؟ فضای خانواده چگونه بود؟**
کار پدر حفر چاه و قنات بود. در ۸ سالگی پدرم از دنیا رفت. ما خانواده عیال‌وار و فقیری داشتیم. خانه کوچکی در محله امامزاده ابراهیم داشتیم. خودم کار کردم و مخارج زندگی و تحصیل را تأمین می‌کردم. به قول معروف دوتا سه شغلی نان‌آور خانه بودم.
■ **چند فرزند بودید؟**
۷ نفر بودیم که از این ۷ فرزند، من فرزند آخر هستم. ۳ برادر بزرگ‌تر من به فیض جانبازی نائل شدند. یکی از برادران جانبازم که نخبه خانواده بود از گردن به پایین قطع نخاع بود که به شهادت رسید. من و محمود برادرم بعد از آن سال‌های یتیمی در خانه با مادرم زندگی می‌کردیم. بقیه هم خواهرانم بودند که سن آنها از من بزرگ‌تر بود.
■ **از ۸ سالگی به چه کاری مشغول بودید؟**
در ۸ سالگی شاگرد گچ‌کاری و گچ‌بری شدم. یعنی تا قبل از دوران شاعری کلا کارم گچ‌بری بود و هنوز هم در رشته گچ‌کاری و گچ‌بری و اینه‌کاری open و کارهای هنری استاد هستم.
■ **الآن گچ‌کاری هم انجام می‌دهید؟**
الآن نه! شعر و برنامه و چیزهای دیگر فرصتی باقی نگذاشته است ولی اگر لازم باشد هنوز آن مهارت‌ها را حتی در محاربسازی و کارهای گچ‌بری الحمدلله دارم.
■ **تا چند سالگی برای زندگی و معاش سختی کشیدید؟**
کل دوره کودکی و نوجوانی به همان سختی گذشت. من امروز همه آن سختی‌ها را فوق‌العاده زیبا می‌بینم. اینکه آدم از کودکی بتواند روی پای خود بایستد نوع زیبایی است و خانواده ما هم یک خانواده‌ای بود که به یاد دارم مادرم از همان بچگی هیچ وقت اجازه نداد حتی کسی به ما کمک کند.
■ **تا چند سالگی این مشقت قدیمه‌ها رو نکشیدید؟**
همان‌طور که گفتم ۸ سالم بود که پدرم از دنیا رفت. در همان ۷-۸ سالگی برادرم جانباز شد، چون ایشان جانباز اعصاب و روان بود، او را با زنجیر می‌بستیم. سختی نگهداری ایشان به عهده ما بود. دوباره چند سال دیگر یعنی سال ۶۵ اخوی دیگر به فیض جانبازی نائل آمد، ایشان هم ۹ ماه در بیمارستان‌های تهران بود و از گردن به پایین قطع نخاع بود، نگهداری و پرستاری از ایشان هم‌به عهده ما بود. بعد از اینکه ایشان به شهادت رسید، مادر دچار بیماری سرطان شد، چندین سال پرستاری از مادر بر عهده ما بود و در نهایت مادرم هم حدود بیست و چند سال پیش وفتی از سر مزار برادر شهیدم برمی‌گشت، تصادف کرد و در دامن خودم آخرین نفس‌هایش را کشید.
■ **خداوند رحمتشان کند. سال‌های دبیرستان تا دیپلم را چگونه سپری کردید؟**
دیپلم دبیرستان را که خواندم به خاطر مسائل اقتصادی خانواده که واقعاً باید یک نفر نان‌آور باشد، ترک تحصیل کردم و به جزایر خلیج فارس رفتم و آنجا مشغول کار ساختمانی شدم. وقتی از تحصیل دور شدم احساس کردم گم‌کرده جیبی دارم، برگشتم، شنیدم آزمون‌های دانشگاری تربیت معلم است، شرکت کردم و با رتبه تک‌رقمی قبول شدم. یعنی جزو نخستین رتبه‌هایی بودم که بالاترین امتیازها را در امتحانات مصاحبه آورده بودم. از ۲ دبیرستان وارد دانشگاری تربیت معلم «ایثارالله سلکتیتی» وارمین شدم. مصطفی بختیاری مسؤول آنجا بود. در جاده بازیروی - قلعه نو اسلاک. آنجا مشغول تحصیل شدم. در کنار آن ۳ سال دانشرا، دوره‌های مهارتی گچ‌بری و اینه‌کاری را در همان دانشگاه و دانشگاه‌های دیگر گذراندم.
■ **یکی از دوستان شاعر ما می‌گفت شما در جلسات شعر «استاد علیرضا طالقانی» هم شرکت می‌کردید.**
بلها! اتفاقا یک خاطره شیرین هم از ایشان دارم. خاطره شیرین این بود که من چند دوبیتی نوشته بودم:
دلم بی‌تاب از بی‌تابی تو
طلوع چهره مهتابی تو
تمام شعرهایم از دل و جان
فدای چشم‌های آبی تو
چند دوبیتی در این قضاها داشتم. یک بار استاد طالقانی برادرم را می‌بیند و می‌گوید احمد خیلی پسر خوبی است- بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای- باید در صراط مستقیم عبودیت و بندگی گام بردارد او که پرورش یافته مکتب نورانی قرآن و عترت است، به این مهم وقوف کامل دارد که در لحظات ناب خلوت و خلسه، باید- همچون بزرگان ادب پارسی- پیش از هر چیز، زبان به شرف «لا اله الا الله» و «حکمت»علی ولی‌الله» باز کند و با لهجه اشتیاق، عرض نیاز به درگاه بی‌نیاز دیگر اینکه او بخوبی این حقیقت را دریافته است که در بیان مقامات قدسی و ملکوتی خاندان رسالت - به قریب دلبرانگی کلام- نباید غالی شود و از شوق بندگی، خالی.
■ **ایشان آنجا معلم بود؟**
اصغر در دانشرای تربیت معلم هم‌کلاسی‌ام بود.
■ **غیر از ایشان چهره‌های دیگر در ذهن‌تان نیست؟**
■ **کتاب «بادیه‌های دیار مادری» اگای معادی که سوره مهر سال‌ها پیش آن را چاپ کرده را دیده‌اید؟**
بلها
■ **چگونه است؟**

اصغر فولاد اغاطه شاعر خوبی است، همه سلول‌ها و تار و پودش شاعر است. ذات او شاعر است. به او گفتم: من نخستین استاد تو بودم ولی تو خیلی زود ساتد من شدی. بعد از چند سال فهمیدم که باید بروم پیش اصغر شاگردی کنم، باید پیش او یاد بگیرم. با توجه به اینکه اصغر در ادامه مسیر در رشته ادبیات تحصیل کرد، معلم ادبیات شدو ولی من همان رشته تجربی را ادامه

■ پس بیراه نیست، چندین بار که محضر استاد مجاهدی در جلسه‌های جمعه بعدازظهر ایشان حضور داشتم و شاعرها بودند، شما چایی می‌ریختید، بالاخره چنین صمیمیتی با ایشان داشتید.

سابقه آشنایی‌ام به ۳۰ سال پیش می‌رسد. خیلی از شعرای مطرح امروز مثل «ناصر فیض» و امثالهم که شاگردان استاد مجاهدی و بچه قم بودند، در این جلسه‌ها رشد می‌کردند. قدمت جلسه ایشان به بیش از ۵۰ سال می‌رسد. ۵۰ سال در آنجا مشغول کار ساختمانی شدم. وقتی از تحصیل دور شدم احساس کردم گم‌کرده جیبی دارم، برگشتم، شنیدم آزمون‌های دانشرای تربیت معلم است، شرکت کردم و با رتبه تک‌رقمی قبول شدم. یعنی جزو نخستین رتبه‌هایی بودم که بالاترین امتیازها را در امتحانات مصاحبه آورده بودم. از ۲ دبیرستان وارد دانشرای تربیت معلم «ایثارالله سلکتیتی» وارمین شدم. مصطفی بختیاری مسؤول آنجا بود. در جاده بازیروی - قلعه نو اسلاک. آنجا مشغول تحصیل شدم. در کنار آن ۳ سال دانشرا، دوره‌های مهارتی گچ‌بری و اینه‌کاری را در همان دانشگاه و دانشگاه‌های دیگر گذراندم.

■ **یکی از دوستان شاعر ما می‌گفت شما در جلسات شعر «استاد علیرضا طالقانی» هم شرکت می‌کردید.**

بلها! اتفاقا یک خاطره شیرین هم از ایشان دارم. خاطره شیرین این بود که من چند دوبیتی نوشته بودم:

دلم بی‌تاب از بی‌تابی تو
طلوع چهره مهتابی تو
تمام شعرهایم از دل و جان
فدای چشم‌های آبی تو

چند دوبیتی در این قضاها داشتم. یک بار استاد طالقانی برادرم را می‌بیند و می‌گوید احمد خیلی پسر خوبی است- بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای- باید در صراط مستقیم عبودیت و بندگی گام بردارد او که پرورش یافته مکتب نورانی قرآن و عترت است، به این مهم وقوف کامل دارد که در لحظات ناب خلوت و خلسه، باید- همچون بزرگان ادب پارسی- پیش از هر چیز، زبان به شرف «لا اله الا الله» و «حکمت»علی ولی‌الله» باز کند و با لهجه اشتیاق، عرض نیاز به درگاه بی‌نیاز دیگر اینکه او بخوبی این حقیقت را دریافته است که در بیان مقامات قدسی و ملکوتی خاندان رسالت - به قریب دلبرانگی کلام- نباید غالی شود و از شوق بندگی، خالی.

این شاعر علوی‌کیش و زلال‌اندیش بعد از سال‌ها سیر و سلوک مومنانه، این دقیقه را دریافته است که «سیره عملی» و «مسک زندگی» بزرگان دین، حلقه مفقوده شعر آیینی روزگار ما است. اغراق نیست اگر بگوییم در کارنامه شعر آیینی زمانه ما اشعاری که به راستی و درستی و به دور از افراط و تفریط سیمای خاندان رسالت علیهم‌السلام را بر بوم شعر ترسیم کرده باشد، نادر و انگشت شمار است. بیشتر شعرها حول محور «تجلیل» می‌چرخد و لهجه‌ای صرفا توصیفی دارد که هر چند در جای خود لازم است ولی افراط در استفاده از آن و چاشنی شعر را به ترانه و تحلیل می‌زند و ذوق و سلیقه مخاطب شعر آیینی را به ستایندی عادت می‌دهد.

خالق مجموعه شعر «علوی‌ها» بخوبی می‌داند معضل بزرگ شعر دینی و آیینی روزگار ما در توجهی به «سیره» و «حرمه» دیگر موضع و پرداختن افراطی به «صورت» و ظاهر دین- موضوع- است. پرداختن به «تجلیل» که افراط در آن همیشه به «تحریف» می‌انجامد و فاصله گرفتن از «تحلیل»، «تبیین» و «تعریف» که نیاز هموز و همیشه ما است. دریغ اینکه «ستایشگری» صرف و متوقف ماندن در منزل «محبت» بدون پشتواه «معرفت دینی» به تبعیت و پیروی از آن و مرام بزرگان دین نمی‌انجامد و جامعه را به بیراهه «صورت پرستی» می‌کشاند که نوعی آخیزی گری است. بدیهی است با شعرها و نوحه‌های تک‌ساحتی، نسل امروز نمی‌تواند شخصیت واقعی بزرگان دین را بشناسد و از آنان به عنوان یک الگو در زندگی پیروی کند. از همین رو است که شاعر آیینی باید در کنار پرداختن به ابعاد قدسی و افلاکی، سیمای خاکی و این جهانی بزرگان دین را نیز بر بوم شعر و شعور به تصویر بکشد تا نسل امروز بتواند بزرگان دین را برای زندگی امروز خود انسوه و الگو قرار دهد. لازمه این کار، پرهیز از «لیطوربمزی» و تمرکز بر رسالت «بومی‌سازی» است. چنان که خداوند عزوجل در آیه ۲۱ سوره احزاب می‌فرماید: «لَقَد کَانَ لَکُم فی رَسولِ‌الله اسوَهٌ حَسَنَهٌ». مسلما برای شما در زندگی، رسول خدا سرمشق نیکویی بود»!

«صورتگری» در شعر آیینی در بی‌موضعی ماهر ریشه دارد، یعنی اینکه شاعر در این مقام صرفا برای گفتن» ندارد. یعنی نه ناگزیر و برای نباختن قافیه، «چگونه گفتن» را در این عرصه جایگزین «چه گفتن» می‌کند و با مشاطه‌گری کلام، خواننده را مفهور جادوی کلام خویش. انگشت اشاره شاعری که در شعر موضعی ندارد، به ناگزیر به سمت خودش- من- نشانه می‌رود. یعنی هدف غایی و نهایی شاعر این می‌شود که در آیینه شعرش، خودش را عرضه کند و در چشم مخاطب به تماشا بگذارد. لغزش و خطا نیز در بطن همین «خودبینی» و «خودستایی» شاعر ته نطفه می‌بندد. یعنی تقدم «تعهد ادبی» بر «تعهد دینی» و فرو افتادن در دامچاله‌های زبان بازی، صنعتگری و فرمالیسم محض حال آنکه- به قول «خوان»- شاعری برتوپی از شعور نبوت است و رسالت شاعر اصیل، رساتی از جنس رسالت پیامبران. از این منظر، من شاعر حق ندارم به نیت تفریح و تفنن، وقف شریف کلمات را بگیرم و از شاعری، عصای «ساحری» بسازم و با لالایی شعر مردم را به خواب عمیق بی‌خبری فرو ببرم! چن کلام آنکه «احمد علوی» از اسناد فرزانه خود محمدعلی مجاهدی - که به حق عنوان «پدر شعر آیینی» را دریافته است- آموخته است که شعر دینی و آیینی اصیل باید ما را به چاه «خداشناسی» و «خودشناسی» هدایت کند و در نهایت از ما یک انسان ترا لازم بسازد؛ شعری جهل‌سوز، خرافه‌ستیز و انسان‌ساز. او بدرستی آموخته است که شاعر اصیل آیینی باید همه قبله و هم قبیله شاعران رسالت‌مداری همچون «فرزدق»، «دعبل» و «کمیت» باشد و شعری بگوید که در آیینه بی‌غبار آن بتوان سیره عملی خاندان رسالت را به زیباترین وجه به تماشا نشست.

با آرزوی زیبانگی و بالندگی هر چه بیشتر برای این شاعر نجیب و اصیل، حسن ختام این نوشتار را به قرائی فاطمی از او اختصاص می‌دهم:

باریده از خاطر همچو باران اشکی که نمی‌نم
شد آبشاری پریشان، رودی که پاشیده از هم
زهرای من بی‌تو دنیا غریب‌تست‌ای بزرگ‌بی‌نیم
ای بندار به جز خاک، نانی ندارد به جز غم
بر سفره ماه جز آب و نان و نمک نیست
ای روزی کل هستی، بر خوان لطفت فراهم!
ای قدر تو بی‌کرانه، ای جایگاه تو والا
در چشمه‌سار احادیث، در نص آیات محکم
مدیون لطف تو حوا، مرئیه خوان تو هاجر
محو دعای تو زینب، چشم انتظار تو مریم
طعم نگاه تو والتین، الحمد و طاها و یاسین
آب وضوی تو تسنیم، اشک زلال تو زمزم
تسبیح و ذکر مداوم، گلواژه‌های کلامت
تصویر نوری مدلوم، معنای فیضی دمادم...
ای پرستوی زخمی! بر اهل این خانه رحمی
این خانه می‌برند از پی، این جمع می‌پاشد از هم
من و اصغر بوزینه و کس دیگری نبود.

■ **کتاب «بادیه‌های دیار مادری» اگای معادی که سوره مهر سال‌ها پیش آن را چاپ کرده را دیده‌اید؟**

بلها

■ **چگونه است؟**

اصغر فولاد اغاطه شاعر خوبی است، همه سلول‌ها و تار و پودش شاعر است. ذات او شاعر است. به او گفتم: من نخستین استاد تو بودم ولی تو خیلی زود ساتد من شدی. بعد از چند سال فهمیدم که باید بروم پیش اصغر شاگردی کنم، باید پیش او یاد بگیرم. با توجه به اینکه اصغر در ادامه مسیر در رشته ادبیات تحصیل کرد، معلم ادبیات شدو ولی من همان رشته تجربی را ادامه

■ **آقای علوی! چه سالی به دنیا آمدید؟**
اول شهریور ۵۳
■ **کجا به دنیا آمدید؟**
قم
■ **کجای قم؟**
در شاه ابراهیم یا امامزاده ابراهیم.
■ **آنجا از لحاظ فرهنگی چه گونه محله‌ای است؟**
تقریبا یکی از محلات قفیرنشین قم است.
■ **سال‌های کودکی چگونه گذشت؟ پدر چه شغلی داشت؟ مادر چه کار می‌کرد؟ فضای خانواده چگونه بود؟**
کار پدر حفر چاه و قنات بود. در ۸ سالگی پدرم از دنیا رفت. ما خانواده عیال‌وار و فقیری داشتیم. خانه کوچکی در محله امامزاده ابراهیم داشتیم. خودم کار کردم و مخارج زندگی و تحصیل را تأمین می‌کردم. به قول معروف دوتا سه شغلی نان‌آور خانه بودم.
■ **چند فرزند بودید؟**
۷ نفر بودیم که از این ۷ فرزند، من فرزند آخر هستم. ۳ برادر بزرگ‌تر من به فیض جانبازی نائل شدند. یکی از برادران جانبازم که نخبه خانواده بود از گردن به پایین قطع نخاع بود که به شهادت رسید. من و محمود برادرم بعد از آن سال‌های یتیمی در خانه با مادرم زندگی می‌کردیم. بقیه هم خواهرانم بودند که سن آنها از من بزرگ‌تر بود.
■ **از ۸ سالگی به چه کاری مشغول بودید؟**
در ۸ سالگی شاگرد گچ‌کاری و گچ‌بری شدم. یعنی تا قبل از دوران شاعری کلا کارم گچ‌بری بود و هنوز هم در رشته گچ‌کاری و گچ‌بری و اینه‌کاری open و کارهای هنری استاد هستم.
■ **الآن گچ‌کاری هم انجام می‌دهید؟**
الآن نه! شعر و برنامه و چیزهای دیگر فرصتی باقی نگذاشته است ولی اگر لازم باشد هنوز آن مهارت‌ها را حتی در محاربسازی و کارهای گچ‌بری الحمدلله دارم.
■ **تا چند سالگی برای زندگی و معاش سختی کشیدید؟**
کل دوره کودکی و نوجوانی به همان سختی گذشت. من امروز همه آن سختی‌ها را فوق‌العاده زیبا می‌بینم. اینکه آدم از کودکی بتواند روی پای خود بایستد نوع زیبایی است و خانواده ما هم یک خانواده‌ای بود که به یاد دارم مادرم از همان بچگی هیچ وقت اجازه نداد حتی کسی به ما کمک کند.
■ **تا چند سالگی این مشقت قدیمه‌ها رو نکشیدید؟**
همان‌طور که گفتم ۸ سالم بود که پدرم از دنیا رفت. در همان ۷-۸ سالگی برادرم جانباز شد، چون ایشان جانباز اعصاب و روان بود، او را با زنجیر می‌بستیم. سختی نگهداری ایشان به عهده ما بود. دوباره چند سال دیگر یعنی سال ۶۵ اخوی دیگر به فیض جانبازی نائل آمد، ایشان هم ۹ ماه در بیمارستان‌های تهران بود و از گردن به پایین قطع نخاع بود، نگهداری و پرستاری از ایشان هم‌به عهده ما بود. بعد از اینکه ایشان به شهادت رسید، مادر دچار بیماری سرطان شد، چندین سال پرستاری از مادر بر عهده ما بود و در نهایت مادرم هم حدود بیست و چند سال پیش وفتی از سر مزار برادر شهیدم برمی‌گشت، تصادف کرد و در دامن خودم آخرین نفس‌هایش را کشید.
■ **خداوند رحمتشان کند. سال‌های دبیرستان تا دیپلم را چگونه سپری کردید؟**
دیپلم دبیرستان را که خواندم به خاطر مسائل اقتصادی خانواده که واقعاً باید یک نفر نان‌آور باشد، ترک تحصیل کردم و به جزایر خلیج فارس رفتم و آنجا مشغول کار ساختمانی شدم. وقتی از تحصیل دور شدم احساس کردم گم‌کرده جیبی دارم، برگشتم، شنیدم آزمون‌های دانشرای تربیت معلم است، شرکت کردم و با رتبه تک‌رقمی قبول شدم. یعنی جزو نخستین رتبه‌هایی بودم که بالاترین امتیازها را در امتحانات مصاحبه آورده بودم. از ۲ دبیرستان وارد دانشرای تربیت معلم «ایثارالله سلکتیتی» وارمین شدم. مصطفی بختیاری مسؤول آنجا بود. در جاده بازیروی - قلعه نو اسلاک. آنجا مشغول تحصیل شدم. در کنار آن ۳ سال دانشرا، دوره‌های مهارتی گچ‌بری و اینه‌کاری را در همان دانشگاه و دانشگاه‌های دیگر گذراندم.
■ **یکی از دوستان شاعر ما می‌گفت شما در جلسات شعر «استاد علیرضا طالقانی» هم شرکت می‌کردید.**
بلها! اتفاقا یک خاطره شیرین هم از ایشان دارم. خاطره شیرین این بود که من چند دوبیتی نوشته بودم:
دلم بی‌تاب از بی‌تابی تو
طلوع چهره مهتابی تو
تمام شعرهایم از دل و جان
فدای چشم‌های آبی تو
چند دوبیتی در این قضاها داشتم. یک بار استاد طالقانی برادرم را می‌بیند و می‌گوید احمد خیلی پسر خوبی است- بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای- باید در صراط مستقیم عبودیت و بندگی گام بردارد او که پرورش یافته مکتب نورانی قرآن و عترت است، به این مهم وقوف کامل دارد که در لحظات ناب خلوت و خلسه، باید- همچون بزرگان ادب پارسی- پیش از هر چیز، زبان به شرف «لا اله الا الله» و «حکمت»علی ولی‌الله» باز کند و با لهجه اشتیاق، عرض نیاز به درگاه بی‌نیاز دیگر اینکه او بخوبی این حقیقت را دریافته است که در بیان مقامات قدسی و ملکوتی خاندان رسالت - به قریب دلبرانگی کلام- نباید غالی شود و از شوق بندگی، خالی.

این شاعر علوی‌کیش و زلال‌اندیش بعد از سال‌ها سیر و سلوک مومنانه، این دقیقه را دریافته است که «سیره عملی» و «مسک زندگی» بزرگان دین، حلقه مفقوده شعر آیینی روزگار ما است. اغراق نیست اگر بگوییم در کارنامه شعر آیینی زمانه ما اشعاری که به راستی و درستی و به دور از افراط و تفریط سیمای خاندان رسالت علیهم‌السلام را بر بوم شعر ترسیم کرده باشد، نادر و انگشت شمار است. بیشتر شعرها حول محور «تجلیل» می‌چرخد و لهجه‌ای صرفا توصیفی دارد که هر چند در جای خود لازم است ولی افراط در استفاده از آن و چاشنی شعر را به ترانه و تحلیل می‌زند و ذوق و سلیقه مخاطب شعر آیینی را به ستایندی عادت می‌دهد.

خالق مجموعه شعر «علوی‌ها» بخوبی می‌داند معضل بزرگ شعر دینی و آیینی روزگار ما در توجهی به «سیره» و «حرمه» دیگر موضع و پرداختن افراطی به «صورت» و ظاهر دین- موضوع- است. پرداختن به «تجلیل» که افراط در آن همیشه به «تحریف» می‌انجامد و فاصله گرفتن از «تحلیل»، «تبیین» و «تعریف» که نیاز هموز و همیشه ما است. دریغ اینکه «ستایشگری» صرف و متوقف ماندن در منزل «محبت» بدون پشتواه «معرفت دینی» به تبعیت و پیروی از آن و مرام بزرگان دین نمی‌انجامد و جامعه را به بیراهه «صورت پرستی» می‌کشاند که نوعی آخیزی گری است. بدیهی است با شعرها و نوحه‌های تک‌ساحتی، نسل امروز نمی‌تواند شخصیت واقعی بزرگان دین را بشناسد و از آنان به عنوان یک الگو در زندگی پیروی کند. از همین رو است که شاعر آیینی باید در کنار پرداختن به ابعاد قدسی و افلاکی، سیمای خاکی و این جهانی بزرگان دین را نیز بر بوم شعر و شعور به تصویر بکشد تا نسل امروز بتواند بزرگان دین را برای زندگی امروز خود انسوه و الگو قرار دهد. لازمه این کار، پرهیز از «لیطوربمزی» و تمرکز بر رسالت «بومی‌سازی» است. چنان که خداوند عزوجل در آیه ۲۱ سوره احزاب می‌فرماید: «لَقَد کَانَ لَکُم فی رَسولِ‌الله اسوَهٌ حَسَنَهٌ». مسلما برای شما در زندگی، رسول خدا سرمشق نیکویی بود»!

«صورتگری» در شعر آیینی در بی‌موضعی ماهر ریشه دارد، یعنی اینکه شاعر در این مقام صرفا برای گفتن» ندارد. یعنی نه ناگزیر و برای نباختن قافیه، «چگونه گفتن» را در این عرصه جایگزین «چه گفتن» می‌کند و با مشاطه‌گری کلام، خواننده را مفهور جادوی کلام خویش. انگشت اشاره شاعری که در شعر موضعی ندارد، به ناگزیر به سمت خودش- من- نشانه می‌رود. یعنی هدف غایی و نهایی شاعر این می‌شود که در آیینه شعرش، خودش را عرضه کند و در چشم مخاطب به تماشا بگذارد. لغزش و خطا نیز در بطن همین «خودبینی» و «خودستایی» شاعر ته نطفه می‌بندد. یعنی تقدم «تعهد ادبی» بر «تعهد دینی» و فرو افتادن در دامچاله‌های زبان بازی، صنعتگری و فرمالیسم محض حال آنکه- به قول «خوان»- شاعری برتوپی از شعور نبوت است و رسالت شاعر اصیل، رساتی از جنس رسالت پیامبران. از این منظر، من شاعر حق ندارم به نیت تفریح و تفنن، وقف شریف کلمات را بگیرم و از شاعری، عصای «ساحری» بسازم و با لالایی شعر مردم را به خواب عمیق بی‌خبری فرو ببرم! چن کلام آنکه «احمد علوی» از اسناد فرزانه خود محمدعلی مجاهدی - که به حق عنوان «پدر شعر آیینی» را دریافته است- آموخته است که شعر دینی و آیینی اصیل باید ما را به چاه «خداشناسی» و «خودشناسی» هدایت کند و در نهایت از ما یک انسان ترا لازم بسازد